

## زنان مشهور

### سیده خاتون مادر مجد الدوله دیلمی

همانطور که در میان جنس قوی نوابی پیدا میشوند که از مردان دیگر ممتاز هستند و بواسطه اعمال عظیمه و کارهای فوق العاده ای که از آنها بمنصه ظهور میرسد قسمتی از تاریخ را بخود اختصاص میدهند، در میان جنس لطیف نیز بزرگان و ژنی هائی بوجود آمده و می آیند که کم از مردان طبقه اول نیستند کاترین اول امپراطریس روس، الیزابت پادشاه انگلیس سیبچه ملکه اندلس، نور جهان شهریار هندوستان در عالم سیاست و مملکت داری تالی پادشاهان و وزراء بزرگ بوده اند، همینطور در عالم علم و ادب در هر زمان با موانع زیادی که جنس قوی در جلو پیشرفت زن ایجاد نموده شعراء و نویسندگانی از میان طبقه نسوان برخاسته اند که پایه شاعری و سخنوری آنها کم از فضلاء طبقه اول جنس قوی نبوده اند.

خنساء شاعره معروفه عرب، لیلی اخیلیه، در عالم ادب و شاعری دارای همان مقامی هستند که جریر و اخطل یا متنبی و ابوفراس دارا میباشند.

در عصر حاضر که تمدن جدید قیود و موانع سابقه را از پیش پای زن برداشته هر روز در جراید و مجلات خارجه خبرهای تازه ای راجع به پیشرفت زن در علوم مختلفه میخوانیم که در هر رشته از علوم با مرد هم چشمی و برابری مینماید. سیده خاتون که موضوع این مقاله ماست نیز از آن زنانی بوده که از حیث هوش و تدبیر و بزرگی بهایه مردان بزرگ رسیده است.

مشار الیها مادر مجد الدوله (ابوطالب رستم بن فخر الدوله) دیلمی است. پس از فوت فخر الدوله که بزرگان و علماء و اکابر مملکت مجدالدوله که طفلی خورد سال بود بسلطنت انتخاب نمودند، سیده خاتون مادرش زمام امور را در دست گرفته با نهایت حزم و کار دانی از عهده جهانبانی بر آمده، تمام کارها را باشخاص دانا و لایق تفویض نمود و چنان حسن سیاست و تدبیری را بخرج داد که تمام سران سپاه و سرکردگان فرمان او را گردن نهاده هیچ گردنکشی را یارای نمرود و مخالفت باقی نماند و هیچ ستمگر و

متعددی آن جرأت را در خود نمیدید که سر جوی از قاعده عدل و انصاف تجاوز نماید، کلیه امراء و ولایتیکه هر کدام خود را سزاوار تاج و تخت می دانستند در نتیجه حسن سیاست و کاردانی سیده جرأت نمیگردند که بی اطلاع او هیچ اقدام کلی یا جزئی بنمایند. پس از آنکه مجد الدوله بحد رشد رسید بحکم جوانی و غرور بیکه اغلب در بزرگ زادگان مشرق دیده شده با مادر فرزانه خویش مخالفت و سرکشی آغاز نهاد و بدون مراجعه و شروع گفتگو و رفق او را مملکت نموده اغلب همبازیهای خام و اطرافیان کوتاه نظر و کوچک خیال خویش را بجای دانایان بخته آهن سال و مدبران کار دیده با او مملکتی بر میگماشت و بالاخره برغم مادر جهان دیده و مال اندیش خویش منصب صدارت را به خطیر ابو علی تفویض نمود، سیده چون مداخلات بی رويه و کارهای خام پسرش را برای مملکت و دودمان آل بویه خطر ناک تشخیص داد، سخت بر آشفته و از شهر ری بقلمه طبرک منتقل گردید - مجد الدوله بجای اینکه از مادر دانشمند خود داجوئی نموده از کرده های خویش اظهار ندامت کند بتحریر و دستگیری ابو علی جمعی از سیدهایان خود را در اطراف قلمه موکل نمود که سیده بتواند از جانی استمداد جوید و یا بمحل دیگر رو آورد لیکن تمام آن مواظبت ها نتیجه ای نداد زیرا سیده نیمه شبی از قلمه طبرک فرار کرده رهپار کردستان گردید (۱)

بدرین حسیویه حاکم کردستان مقدم او را گرامی داشته تا اول خاک کردستان او را استقبال نمود و تمام لوازم پذیرائی و چاکریرا بجا آورده با لشکری جرار از دلاوران کردستان حاضر خدمت و جانبازی در راه او شدند و در رکاب او متوجه ری گردیدند مجد الدوله باز جهالت و نادانیا از دست نداده باشاره ابو علی با قشون سنگینی بمقابله و جنگ با مادرشافت

(۱) روضة الصفا چاپ طهران مینویسد که سیده از قلمه طبرک بخوزستان رفته و بدرین حسیویه والی آنجا تادهنه خوزستان او را استقبال نمود الخ ولی حبیب السیر چاپ طهران و خیرات حسان تألیف مرحوم اعتماد السلطنه بجای خوزستان کردستان مینویسد و این هم بحقیقت نزدیکتر است و شاید بواسطه غلط مطبعه ای در روضة الصفا خوزستان نوشته شده

لیکن قشون مجد الدوله تاب مقاومت نیاورده طوری از او شکست خوردند که مجد الدوله و وزیرش هر دو اسیر و گرفتار شدند پس از آن مجدداً سیده زمام امور را در دست گرفته با استقلال تمام باسلطنت و حکمرانی پرداخت و بدربن حسنیوه را بی اندازه بناوخت و با تحف و خلعتهای گران بها و زر و سیم بیشمار او را بمقر حکمرانی خویش مراجعت داد

سیده خاتون پس از مراجعت روبه دربرینه خویش یعنی عدل و داد را پیشه و شمار خود ساخته و از آنچه لازمه جهانبانی و رعیت پروری بود لحظه ای غفلت نمی ورزید و تمام هم خود را مصرف آسایش عباد و تعمیر بلاد و دادخواهی مینمود. روزها در پس پرده نازکی می نشست و باوزراء و اکابر و رجال دولت در خیر و صلاح مملکت مشوره مینمود و با همان ترتیب از سفرای پادشاهان پذیرائی کرده شخصاً با آنها سؤال و جواب می نمود و بدرجه ای از روی عقل و هوشیاری حرف میزد که هیچگاه کسی نتوانست بر گفته های او خورده بگیرد. متظلمین و دادخواهان را نیز از هر طبقه به پشت همان پرده راه داده و برابری آنها رسیدگی مینمود.

میگویند چون فخر الدوله در گذشت سلطان محمود غزنوی موقع را برای تصرف عراق و مطیع کردن آل بویه مفتنم شمرده بسیده خاتون نوشت که حق تعالی مرا برگزیده و تاج اقبال و دولت بر تارک همایون من نهاده بیشتر مردم هند و ایران زمین را مسخر و مطیع من گردانید. تو نیز خطبه و سکه را در عراق بنام من کن و باج و خراج را گردن گیر و فرزندان را روانه کن تا در رکاب همایون من باشد و گرنه آماده باش که دو هزار پیل سرآمد جنگی را بدیار تو فرستم تا خاک ری را بجزین آورند سیده نمایندده سلطان را همز و گرامی داشته پاسخ او را بدین مضمون بداد:

سلطان محمود مردی غمازی و صاحب دولت است و اکثر ایران و هندوستان او را مسلم گشته است و من مدت ۱۲ سال که شوهرم در قید حیات بود پیوسته از خصوصت و حمله سلطان محمود اندیشناک بودم اکنون که شوهرم بخلد برین شتافته دیگر مرا آن بیم و اندیشه بغاظر

نمانده است زیرا میدانم که سلطان محمود شخصی عاقل و مال اندیش است و لشکر بر سر پیرزنی نخواهد کشید چه اگر لشکر کشد و جنگ کند من نیز جنگ خواهم کرد و بدبهی است که کار جنگ را بنائی نیست و فتح و شکست را هر دو ممکن است. اگر او بر من غالب آید بر بیوه زنی غلبه کرده و مردم خواهند گفت که پیر زنی را شکست داد و این مسئله بهیچ وجه بر شکوه و اعتبار او نمی افزاید و اگر من غالب شوم برای او ننگ بزرگی است و تا دامن قیامت باعث شکوه من خواهد بود و من باین اطمینان آسوده و بر بساط کامرانی و رفاهیت غنوده ام، و باین پشت گرمی تکلیف سلطان را قبول نخواهم کرد

چون فرستاده سلطان مراجعت نمود و پیغام را رسانید سلطان بر عقل و دانش سیده آفرین گفته اظهار داشت که ما میخواستیم شعبده بازیم اما این زن را خرد و پیش بینی زیاده از مر دانست.

بعضی ها گویند چون سلطان جواب سیده از ایلچی بشنید تأمل و تدبر کرده گفت سخن سنجیده و درست است باید از این خصوصیت درگذشت (۱) خلاصه پس از آنکه سیده روزی چند با استقلال حکومت کرد تقصیر و گناه پسر را بخشیده یکبار دیگر سرش را زینب افسر سروری نمود ولی اختیار ملک داری بدست سیده بود. او شمس الدوله برادر مجد الدوله را بحکومت همدان مقرر ساخته و ابو جعفر کاکویه را بحکمرانی اصفهان منصوب نمود و تا سیده زنده بود روز بروز بر رونق ملک مجد الدوله می افزود و چون او درگذشت خلل بملک مجد الدوله راه یافته رؤسای قشون و امراء اطراف او را با بی اعتنائی تلقی مینمودند

در اوایل سال چهار صد و بیست هجری سلطان محمود غزنوی بعد از طی منازل وارد هازندران شده منوچهر بن شمس المعالی قابوس و شمگیر باو (۱) ما این حکایت را از کتب ذیل تذکره دولت شاه جاپ اروپا صفحه ۳ تا ۴ روضه الصفا طبع طهران جلد چهارم در ذکر سلطنت آل بویه - جیب السیر جزء چهارم از جلد ۲ صفحه ۴۴ - خیرات حسان جلد ۲ صفحه ۱۰۱ نقل کردیم و چون از هر کدام چیزی اخذ نمودیم لذا فقط معنی را گرفته و در لفظ تصرفاتی شده است

بیوست و تحفه های شاهانه گذرانید ولی بعد از روزی چند بمجرد توهم بی خبر و بی اجازه بولایت خویش مراجعت نمود لیکن بلافاصله مبلغ چهارصد هزار دینار مابحتاج سیاه بسطان فرستاده. عذر خواهی نمود و سلطان از تقصیر او درگذشت. در این اثناء مجد الدوله که از تمر در رؤسای قشون خوشدل نبود نامه ای بسطان نوشته از آنها شکایت نمود، سلطان از این نامه بر اختلال اوضاع و خرابی دربار دیالمه مطلع گشته لشکری جرار با سپهداری کاری و کار دان مأمور رفتن ری نمود و باو دستور داد که مجد الدوله را اسیر و گرفتار نماید. چون لشکریان سلطان وارد ری شدند مجد الدوله بخیال اینکه سلطان قشون بحمايت او فرستاده باردوی سلطان محمود ملحق گردید، فوری امیر لشکر بگرفتاری او امر داده و سلطان را از ماجرا مطلع گردانید سلطان بلا تأمل و بدون هیچ توقفی در راه وارد ری گردید و از خزانه ری مبلغ هزار هزار دینار ( يك مليون ) و پانصد هزار دینار جواهر و شش هزار طاقه پارچه ابریشمی و آلات زیاد از طلا و نقره پیش سلطان آوردند. سلطان محمود مجد الدوله را حاضر گردانیده پرسید شاهنامه که تاریخ پادشاهان ایران است و تاریخ طبری که متضمن تاریخ اسلام است مطالعه کرده ای؟ گفت آری. باز سلطان پرسید که آیا بازی شطرنج کرده ای؟ گفت آری. سلطان گفت آیا در هیچکدام از آن کتب دیده ای که دو پادشاه در يك مملکت حکومت کرده باشند و در بساط شطرنج در يك خانه دو شاه دیده ای؟ گفت نه - سلطان گفت پس چه ترا بر آن داشت که اختیار خود را بکسی بسپاری که از تو بقوت برتر است. آنگاه امر کرد که او را باپسر و وزیرش بند کرده روانه غزنین نمایند

سلطان پسر خود مسعود را در آنجا گذاشته و بغزنین مراجعت کرد از این بیعد جز فارس و کرمان در تصرف این طایفه نماند ولی بر عراق عرب و اراضی حوالی بغداد نیز فرمانشان جاری بود و منصب امیر - الامرائی نیز با ایشان بود تا زمانیکه طغرل بيك سلجوقی بر بغداد مستولی گشت و ملک رحیم را که در آنوقت وزیر بود گرفته در قید داشت تا زمان